

سر بر آوردن حکومت اسلام در ایران، و عروج جریانات اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا، یک بار دیگر به پدیده "پان اسلامیسم" موضوعیت داد؛ آن را به مسأله‌ای مهم در سیاست منطقه، و جهان، تبدیل کرد؛ و به صدر تحلیل‌های انستیتوهای تحقیقی، و مباحثات مفسیرین سیاسی و اسلام شناسان راند. برخی پان اسلامیسم را "خطر سبز" خواندند و در جهان پس از جنگ سرد، به عنوان مهم ترین و اصلی ترین مانع صلح و آرامش جهانی از آن یاد کردند؛ و عده‌ای لزوم پذیرش و همزیستی با آن را به مثابه "فرهنگ مردم" منطقه جار زدند و خود در عمل مبلغ آن شدند و به ستایش رهبرانش نشستند؛ یکی بر انگیزه و نیروی محرکه پان اسلامیسم در اتحاد "جهان اسلام" انگشت گذارد؛ و دیگری وجود آن را به عنوان کمربندی در مقابل "خطر سرخ" به فال نیک گرفت؛ انبوهی از تحلیل‌ها و تفسیرهای یک جانبه، سطحی، و متناسب با مصالح روز سرمایه، پان اسلامیسم را به عنوان یک ایدئولوژی، یک جنبش سیاسی اجتماعی با اهداف متعین، و یک پیشینه تاریخی سیاه، حداقل برای بخشی از مردم منطقه، و جهان، در حاله‌ای از ابهام فرو برد و در راه یک مبارزه جدی علیه آن، حتی که برای دوره زمانی معینی، مانع ایجاد کرد. نوشته حاضر، می‌کوشد به اختصار: تاریخ، اهداف، و چگونگی عروج و افول پان اسلامیسم را توضیح بدهد.

#### پان اسلامیسم: تاریخ و اهداف!

پان اسلامیسم یک جریان سیاسی اجتماعی قدیمی اسلامی است که اولین بارقه های پیدایش آن به دوران تهاجم استعماری دولت‌های اروپائی در اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیست به خاورمیانه و شمال آفریقا برمی‌گردد. در این دوره، در مقابل "اروپای مسیحی" و تهاجم آن به "قلمرو اسلام"، جریانات اسلامی کوشیدند با برافراشتن پرچم اسلام در مبارزات ضد استعماری مردم منطقه، دست بالا را به اسلام بدهند، آن را به یک ایدئولوژی حکومتی فراگیر تبدیل کنند، و "خلافت اسلامی" را تحت رهبری سلطان عثمانی

بنیان بگذارند. فعالیت‌های مجدانه پان اسلامیستی سید جمال الدین اسدآبادی (۱) وجه مشخصه این دوران بود. سید جمال الدین، پیشتاز تفکر و مبارزه در راه "اتحاد اسلام" و مهم ترین مبلغ سازماندهی "جهان اسلام" در برابر استعمار و تهاجم "اروپای مسیحی" بود و نه تنها در زمان خود توانست بر شکل و مضمون مبارزات ضد استعماری بخشی از مردم این منطقه تاثیرات معینی برجا بگذارد، که تاکنون نیز برخی از جریانات اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا همچنان او را الهام بخش مبارزات خویش می‌دانند و اندیشه های او در برقراری "خلافت اسلامی" را مشق می‌کنند. سید جمال الدین، عنصر دین و به ویژه دین اسلام را عامل اصلی در تشکل و اتحاد جامعه می‌دانست و باور داشت که تنها این عامل است که اجتماعات انسانی را به یکدیگر پیوند می‌زند و دوام آنها را تامین می‌کند. "او در رساله معروف خود «حقیقت نیچری و بیان حال نیچریان»، که در سال ۱۸۸۱ در هند نوشته، مقدمتا تذکر می‌دهد که انسان دارای شهوات و خواهش‌هایی است که برای تحصیل آنها گاه به نهج حق و گاه به نهج باطل اقدام و حرکت می‌کند و برای جلوگیری از تاثیرات غیر معتدله این شهوات چهار چیز پیشنهاد می‌شود: زور، شرافت نفس، حکومت و بالاخره دین. .. ولی زور و قدرت به پایمال شدن حق ضعیف و جنگ و جدال دائمی میان انسان‌ها و در نتیجه انقراض نسل انسان منجر خواهد شد. شرافت نفس امری نسبی است... به علاوه افراد می‌توانند به شرافت نفس تظاهر کنند، ولی در پنهان و باطن به دنائت عمل کنند. حکومت نیز هدف و وظیفه‌اش تنها رفع ظلم و جور است و نمی‌تواند از فساد باطنی و دسیسه ها و ستم‌های پنهانی مانع شود و بخصوص که خود «حاکم و اعوان او صاحب شهوتند»... در عوض تنها دین است که می‌تواند عامل وحدت جوامع انسانی و حافظ انتظام و اعتدال میان آنان باشد." (۲)

دین در تسلسل و تداوم نظرات سید جمال الدین، نه فقط موجب رستگاری انسان در

## پان

## اسلامیسم:

## شکست

## آخر!

---

### بیژن هدایت

---

آخرت می‌شود، که نقش بارزی هم در جامعه انسانی به عهده می‌گیرد و به رکن اصلی مدنیت جامعه ارتقاء می‌یابد. "دین مطلقا سلسله انتظام هیات اجتماعی است و بدون دین هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد." (۳)

هرچند که سید جمال الدین نفس اعتقاد دینی، به هر شکل و با هر کیفیتی، را برای جامعه بشری مفید می‌شمارد، اما در واقع به عنوان یک مسلمان متعصب، فقط دین اسلام را کامل‌ترین و برترین دین می‌داند و در واقع آن را تنها دینی به حساب می‌آورد که بر اساس محک و پایه متقن استوار است و موجب ترقی و رستگاری بنی بشر می‌شود. فقط این دین است که: "به نهج اتم سبب سعادت تامه و رفاهیت کامله خواهد گردید و به طریق اولی موجب ترقیات صوریه و معنویه شده و علم مدنیت را در میان پیروان خود برافراشته است." (۴)

سید جمال الدین، که از وضعیت اسلام در دوران خود و شکست و زبونی آن در برابر "اروپای مسیحی" بشدت منقلب و متاثر است: "عزت و عظمت ما تبدیل به خواری شد، از بزرگی به سوی انحطاط کشیده شدیم. بی نیازی ما به صورت بینوائی و بزرگی ما به حالت بردگی در آمد... بلاد مسلمانان امروزه منهوب است و اموال شان مصلوب، مملکت شان را اجانب تصرف کنند و ثروت شات را دیگران تصاحب نمایند. روزی نیست که یک فرقه شان را زیر حکومت و اطاعت نیاورند... مصر و سودان و شبه جزیره بزرگ هندوستان را، که قسمت بزرگی از ممالک اسلامی است، انگلستان تصرف کرده، مراکش و تونس و الجزایر را فرانسه تصرف نموده، جاوه و جزایر بحر محیط را هلند مالک الرقاب گشته، ترکستان غربی و بلاد وسیعه ماورالنهر و قفقاز و داغستان را روس به حیظه تسخیر در آورده، ترکستان شرقی را چین متصرف شده، و از ممالک اسلامی جز معدودی بر حالت استقلال نمانده، اینها نیز در خوف و خطر عظیم‌اند؛" عظمت و اقتدار اسلام و روزهای خوش گذشته را با حسرت به یاد مسلمانان می‌آورد: "از روم و فرنگ اسیر می‌آوردیم... از حبشه غلام و

کنیز می‌گرفتیم... بتخانه ها را خراب می‌کردیم... صاحب ثروت و مکننت بودیم.. همه اسباب کار را صحیح و تمام نعمتهای خداوندی را بر وجه اکمل داشتیم." (۵)؛ و برای جلوگیری از تداوم روند انحطاط اسلام، بر جدائی سیاسی تاریخی دستگاه حکومت و روحانیت - در واقع سیاسی کردن مجدد اسلام - انگشت تاکید می‌گذارد و تجدید قدرت اسلام را در گرو پیوند دوباره این دو عامل اصلی، برغم خود سید جمال الدین: «خلافت» و «مقام علمی»، قرار می‌دهد: "این از هم گسیختگی و ضعف از آن هنگام آغاز شد که مقام علمی از مقام خلافت جدا گشت. یعنی همان زمان که خلفای عباسی به اسم خلافت قانع شدند، بی آن که مانند خلفای راشدین شرافت علمی و دانش پژوهی در دین و اجتهاد در اصول و فروع آن را جایز شمرند... خلفا ترک حکمت دینی کردند و دستورات اسلامی را به کار نبردند، هنگامی که جهل و غفلت خلفا زیاد شد و از علمی که آنان را به حقیقت دین و حکمت آشنا می‌نمود، دوری جستند، پایه و اساس قدرت شان بکلی متزلزل گردید." (۶)

علاوه بر اهمیت پیوند دستگاه حکومت و روحانیت، در منطق سید جمال الدین بازگشت به اسلام اولیه و قرآن نیز جای خودیژه‌ای دارد. در دوران سلطه استعماری، و در جریان تجدید حیات اسلام در این منطقه، دو نظر و خط مشی متفاوت برجستگی داشت. یک نظر بر بازگشت به اسلام اولیه و سیره قرآن تاکید داشت و با هر نوع نوآوری و تجددخواهی مخالف بود. و نظری دیگر تطبیق اسلام با شرایط جدید و بدعت‌های نوین را تبلیغ می‌کرد. سید جمال الدین به دسته اول تعلق داشت و بازگشت به قرآن و اصول اولیه اسلام را شرط لازم جلوگیری از انحطاط و احیای عظمت آن می‌دانست: "قرآن رهبر واقعی مسلمانان است. این کتاب آسمانی در همه امور زندگی مادی و معنوی راهنمای آنان می‌باشد و از موجودیت آنها حمایت می‌کند و متجاوزین به حقوق مسلمانان را مغلوب می‌سازد و از هر جهت راه و رسم پیشرفت

و ترقی را به آنان نشان می‌دهد. بنابراین تا هنگامی که قرآن در میان مسلمانان خوانده می‌شود، بقا و جاودانگی آنان قطعی می‌باشد. ما یقین داریم که مسلمین به مقام و موقعیت اولیه خویش دست خواهند یافت و در فنون رزم و مقابله با دشمن و دفاع از حقوق خویش بر دیگران سبقت خواهند گرفت، تا ذلت و سرافکنندگی را از خود و فنا و نابودی را از ملت شان دور سازند." (۷)

آرزوی سید جمال الدین در راه "اتحاد اسلام" اما نه تنها نتوانست به صورت یک حکومت واحد در "جهان اسلام" تحقق پذیرد، که حتی در محدوده های ملی نیز نتوانست وحدت ملتها و اقوام مختلف را تامین کند. پان اسلامیسم که به عنوان عکس العملی در مقابل هجوم استعماری اروپای مسیحی" به "قلمرو اسلام" سر برآورد، به عنوان یک تئوری به چنان تضادها و تناقضاتی گرفتار بود - و در عمل اجزای متشکله آن از چنان منافع سیاسی و مصالح اقتصادی متفاوتی حرکت می‌کردند - که نمی‌توانست به دکترین واحدی تبدیل بشود و امت اسلامی را زیر پرچم خود بسیج کند. به ویژه آن که در سالهای آخر قرن نوزدهم - در اثر رشد بورژوازی، گسترش دورنمای سیاسی و اقتصادی آن که با آزادی و عدالت و رفاه اجتماعی معرفی می‌شد، و شکل گیری جنبش‌های سیاسی اجتماعی قدرتمند ناشی از آن - روشن شده بود که اندیشه "اتحاد اسلام" و جنبش آن در قیاس با جنبش‌های ضد استعماری دیگر، ارتجاعی و عتیق است و نه تنها گرهی از زندگی سخت مردم منطقه باز نمی‌کند، که به اعتبار ضد دموکراتیسیم و ضد تجددگرایی افراطی خود مانعی بر سر راه مبارزات مردم و زندگی بهتر آنان است.

اندیشه "اتحاد اسلام" در حالی با مرگ سید جمال الدین اسدآبادی به بایگانی تاریخ سپرده شد، که قبل از آن حزب اصلی او در استانبول که بر اساس تعالیم او می‌کوشید شیعه و سنی را برای "اتحاد" در زیر لوای سلطان عثمانی جلب کند و "خلافت اسلامی" را بنیان بگذارد، در یاس و انزوا منحل شده بود.

## عروج مجدد پان اسلامیسیم

عروج مجدد پان اسلامیسیم در دوره حاضر به سالهای دهه هفتاد باز می‌گردد. در سالهای آغازین این دهه، همزمان با شکست ناسیونالیسم عربی، و در متن بحران سیاسی اجتماعی ناشی از آن و بروز نارضایتی و اعتراض توده مردم، دو روند در میان جریانات و دولت‌های اسلامی منطقه شکل گرفت. از طرفی، تلاش برای رجعت به "اسلام رسمی"، به ویژه با حمایت فیصل پادشاه عربستان و سایر شیوخ عرب، شدت یافت، که راه اندازی نهادهای فراملی و منطقه‌ای اسلامی مانند: "کنفرانس دولت‌های اسلامی" و "بانک توسعه اسلامی" جزئی از آن بود. رجعت به "اسلام رسمی" و تلاش برای دست بالا دادن به آن در سیستم حکومتی کشورهای منطقه، در واقع با هدف تشبیت شکست ناسیونالیسم عربی بویژه در مهم ترین پایگاه آن، در مصر، و جلوگیری از بروز مجدد آن صورت می‌گرفت. از طرف دیگر، روایت پان اسلامیسیتی از اسلام نیز مجدداً پا به صحنه سیاسی اجتماعی منطقه گذاشت. عروج این بار پان اسلامیسیم، که در تمایز از "اسلام رسمی" اغلب به نادرست "اسلام بنیادگرا" خوانده

می‌شود (۸)، اما بر زمینه‌های تاریخی و سیاسی اجتماعی عمیق تر و گسترده تری در قیاس با شکست ناسیونالیسم عربی اتکا داشت.

سر بر آوردن مجدد پان اسلامیسیم اساساً از بحران حکومتی‌ای سرچشمه می‌گرفت که در پایانه دهه هفتاد، نه فقط کشورهای عرب و غیر عرب منطقه (اندونزی و پاکستان و ایران)، که کلیه کشورهای تحت سلطه را در چنبره خود گرفته بود. این بار هم در فضای ورشکستگی و بن بست اقتصادی و سیاسی جریانات حکومتی، پان اسلامیسیم موضوعیتی برای سر بر آوردن و فعال مایشائی یافت. تجدید حیات پان اسلامیسیم در این دوره، که متضمن هیچ دورنمای تحول اقتصادی جدیدی هم برای بورژوازی نبود، فلسفه وجودی و ضرورت خود را تماماً از بی افقی

جریانات حکومتی بورژوازی و جارو شدن زیر پای آنها می‌گرفت و نشانه دست بردن بورژوازی مستاصل و بحران زده به ارتجاعی ترین و کثیف ترین ایدئولوژی‌ها، در هراس از اعتراض اجتماعی طبقات فرو دست و برای مهار و سرکوب خونین آنها، بود.

## بحران حکومتی بورژوازی در کشورهای تحت سلطه

اتفاقات شگرف سال ۱۹۷۹ (سقوط شاه در ایران و سوموزا در نیکاراگوئه) اتفاقاتی ساده و تک افتاده نبود، قالب ملی نداشت و نمی‌توانست در جغرافیای این کشورها محصور بماند. اینها سرآغاز یک بحران جدی و عمومی حکومتی در کشورهای تحت سلطه اردوگاه غرب بود و به همین



ترتیب نیز با صدائی بلند به طرفین درگیر و به کل جهان اعلام شد. سقوط شاه و سوموزا، برکناری نمیری در سودان و مارکوس در فیلیپین، تعطیل شدن دیکتاتورهای نظامی در آرژانتین و برزیل، و تنگناها و تنش‌های حکومتی در اکثر کشورهای تحت سلطه، در این خط سیر تاریخی، هم گستره و تداوم این بحران در کشورهای تحت سلطه اردوگاه غرب را به عنوان یک روند جدی و عمومی آشکار کرد؛ و هم سر در گمی بورژوازی غرب در حفظ این حکومت‌ها یا جایگزینی آنها با یک بدیل حکومتی مناسب را نشان داد. این بحران حکومتی (از خاورمیانه تا آفریقا و از آمریکای لاتین تا شرق آسیا) هرچند بر متن پیشینه‌ها و زمینه‌های تاریخی خاصی سر بر آورده بود، اما از عمومیت‌های

چندی نیز برخوردار بود. تغییر ساختار اجتماعی - اقتصادی کشورهای تحت سلطه در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، مهم ترین و عمومی ترین فصل مشترک زمینه تاریخی بحران حکومتی در این کشورها بود. حکومت‌های بورژوازی در کشورهای مزبور، که اساساً با وظیفه به فرجام رساندن تحول سرمایه داری در این کشورها شکل گرفته بودند، با ادغام این کشورها در اقتصاد سرمایه داری و فرجام این تحول، فلسفه وجودی اولیه خود را از دست دادند. در شرایط اجتماعی جدیدی که با پایان تحول سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه پا به عرصه وجود گذاشت، اشکال حکومتی گذشته (از لیبرال ناسیونالیسم گرفته تا سوسیالیسم‌های ملی و مذهبی و از دیکتاتوری‌های نظامی گرفته تا حکومت‌های دست نشانده و مجری اصلاحات غرب) دیگر قادر به حکومت به روال گذشته نبودند و نمی‌توانستند از عهده مسائل سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی جدید برآیند.

بهم خوردن توازن قوای جهانی، شکل گرفتن صف بندی‌های جدید، و ابهامات و تنش‌های ناشی از آن، یک عمومیت دیگر در زمینه تاریخی بحران حکومتی در کشورهای تحت سلطه بود. ابتدا سلطه آمریکا که در طی دو دهه پس از جنگ جهانی دوم بر اردوگاه غرب سایه گسترده بود، بویژه در متن بحران اقتصادی جهانی به سستی گرائید و به تحرکات و رقابت‌های تازه‌ای در این اردوگاه برای دسترسی به مناطق نفوذ بیشتر در کشورهای تحت سلطه دامن زد. با فروپاشی بلوک شرق، پایان جنگ سرد، و سر بر آوردن نظم نوین جهانی، برخورد منافع و تعارضات امپریالیستی برای تقسیم مجدد حوزه‌های نفوذ، بیش از پیش شدت گرفت و این به نوبه خود به تنش‌ها و تنگناهای باز هم بیشتر در حکومت‌های کشورهای تحت سلطه و نیز سر در گمی‌های افزون تر سرمایه داری جهانی در حفظ آنها یا ارائه بدیل مناسبی بجای آنها انجامید.

بحران حکومتی در کشورهای تحت سلطه، از اینها گذشته، در شرایط سیاسی اجتماعی خود این کشورها نیز ریشه داشت. پیشتر گفته شد که حکومت‌های بورژوازی در کشورهای تحت سلطه، اساساً بر پایه فرجام تحول سرمایه داری در کشورهای خود، و "دورنمای توسعه اقتصادی" در آنها، شکل گرفته بودند. این، فلسفه وجودی حکومت‌های مزبور بود. پرچمی بود که هدف، ضرورت، و شعارهای بنیادین آنها را به وضوح در مقابل چشم مردم خود و تمام جهان می‌گرفت و توضیح می‌داد. بحران اقتصادی جهانی دهه ۷۰ - که از جمله با شناور شدن ارزش دلار، نوسانات قیمت نفت، کاهش درآمدها، و افزایش بدهی‌های خارجی، خود را بر کشورهای تحت سلطه تحمیل می‌کرد - پرچم در اهتزاز "دورنمای توسعه اقتصادی"، و امید و انتظار مردم به زندگی بهتر، را پائین کشید و زیر پای بورژوازی را خالی کرد. اینجا دیگر ورشکستگی حکومت‌های بورژوازی این کشورها و فقدان دورنما و کفایت آنها برای فائق آمدن بر بحران اقتصادی موجود و تنش‌های اجتماعی ناشی از آن، با قطعیت به ثبوت رسید. پائین کشیده شدن پرچم "دورنمای توسعه اقتصادی"، با بالا رفتن پرچم اعتراضی طبقه اجتماعی جدیدی همراه بود: طبقه کارگر. فرجام تحول سرمایه داری در این کشورها، در عین حال به شکل گیری طبقه کارگر به عنوان طبقه اصلی استثمار شونده میدان داد. بحران اقتصادی جهانی و فشارهای ناشی از آن، که اساساً بر گرده این طبقه اجتماعی سنگینی می‌کرد، کارگران را به صحنه مبارزه کشاند و شرایط و اشکال نوینی از مبارزه سیاسی و اجتماعی را پدید آورد. شرایط و اشکالی که دیگر در قالب کهنه و سنتی اعتراض ناسیونالیستی و ضد استبدادی محبوس نمی‌ماند و به اعتبار موقعیت عینی طبقه درگیر در این مبارزه، طبقه کارگر، به سرعت به مقابله با حاکمیت و استثمار بورژوازی کشیده می‌شد و نظم سرمایه را هدف می‌گرفت. بحران حکومتی در کشورهای تحت سلطه، که بر زمینه‌های تاریخی معینی شکل گرفته بود، بر متن این عوامل به بحرانی

تبدیل شد که زمینه و مضمون اصلی آن را صف آرائی طبقه و اعتراض اجتماعی جدید در مقابل حکومت‌های بورژوازی سست بنیان و فاقد دورنما تشکیل می‌داد.

### **حکومت پان اسلامیستی در ایران: نقش و جایگاه!**

سقوط شاه و روی کار آمدن حکومت اسلامی در ایران، با داعیه انقلابی گری و تامین حکومت جهانی اسلام، هم نقطه عطفی در سیر انقلاب مردم ایران و هم رویداد مهمی در منطقه و متضمن پی آمدهای متحوالی در سطح آن بود. در ایران، حکومت اسلام به نام انقلاب به کشتار گسترده مردم و قتل عام جریانات کمونیست و آزادی خواه زد، چتر خونین اختناق و وحشت را بر جامعه گستراند، و انقلاب را در اشک و خون فرو برد. افزون بر این، روی کار آمدن حکومت اسلامی در ایران، به جریانات اسلامی در کل منطقه نشان داد که پیروزی بر حکومت‌های مستاصل و بی‌افق کشورهای خود و دستیابی عملی بر دستگاه حکومتی در حیطه امکان است. به ویژه آن که حکومت اسلامی ایران، نه فقط یک نمونه قابل پیروی و یک پشتوانه روحی و معنوی، که حامی و مشوق عملی جریانات اسلامی نیز شد. با مداخله در جنگ لبنان، "حزب الله" را به وجود آورد و تسلیح کرد؛ در عراق، پشت "حزب الدعوة" را در جنگ با حکومت بعث گرفت؛ در مصر و اردن به تقویت "اخوان المسلمین" پرداخت؛ در افغانستان، پول و اسلحه را به پای دستجات آدم کش متکی به خود ریخت؛ در سودان، به یاری حسن الترابی شتافت و جریان اسلامی را در جنگ با "مسیحیان" و "انیمیست‌ها" (۹) و برپائی دولت اسلام در این کشور کمک کرد؛ و از طریق همین جریان، به مداخله در مصر و سومالی و نیجریه و... نیز روی آورد؛ شکل گیری حکومت اسلامی در ایران، یک علت اصلی تقویت جریانات اسلامی، و رواج مجدد اندیشه‌ها و تحرکات پان اسلامیستی، در منطقه بود.

تجدید حیات پان اسلامیسم، در عین حال مدیون حمایت‌های بی‌شائبه اردوگاه غرب

نیز بود. در دوران جنگ سرد، برای مقابله با نفوذ شوروی و پس از آن نیز به منظور ایجاد سدی در برابر کمونیسم و رادیکالیسم و سرکوب خونین مبارزات توده مردم ناراضی و معترضی که آزادی و برابری می‌خواستند، بورژوازی امپریالیستی غرب به تقویت جریانات اسلامی برخاست و این را - در کنار حمایت از و دوستی با سلاطین و شیوخ عرب - به جزء دیگری از سیاست اصلی خود در منطقه تبدیل کرد. توافق بر سر بردن شاه و آوردن خمینی، فقط یک نمونه گویای این استراتژی سیاسی است. سپردن حکومت به جریان اسلامی در ایران، و دست بالا گرفتن پان اسلامیسم در آن، در واقع پاسخ بورژوازی بحران زده در مقابل امواج انقلاب و نیاز آن به سرکوب انقلاب، به بند کشیدن مبارزات توده مردم - بویژه کارگران و کمونیست‌ها - و دور کردن آنها از مداخله مستقیم در بحران حکومتی، از بین بردن تاثیرات این انقلاب در منطقه، و ضرورت غلبه بر شوروری در رقابت بر سر ایران به عنوان مهم ترین پایگاه نفوذ غرب در منطقه بود. اینها فاکتورهای تعیین کننده‌ای، در سیر تحولات روز ایران و منطقه، بودند که شکل گیری و وجود حکومت پان اسلامیستی در ایران را برای سرمایه داری غرب، حداقل برای دوره تاریخی معینی، قابل پذیرش و مقبول می‌کردند.

سیر رخدادها، به روشنی، دلایل بنیادی حمایت و تمایل بورژوازی نسبت به این ارتجاعی ترین و عقب مانده ترین گرایش سیاسی اجتماعی را نشان داد. جریان پان اسلامیستی در ایران توانست با اتکا به شعارهای ضد آمریکائی و به خدمت گرفتن رادیکالیسم بخش‌های ناآگاه مردم، و حتی بسیاری از احزاب و جریانات سیاسی، امواج انقلاب را از درون به بند بکشد؛ با اعتراض کارگران و توده مردم و شوق مبارزاتی آنان مقابله نماید و عمل انقلابی شان را مسخ کند؛ ضدیت بخشی از جامعه علیه کمونیسم و مدرنیسم را، بر پایه احساسات کور و سیاه مذهبی، تحریک کند و یک پایگاه اجتماعی در مقابل اینها بسازد؛ کمونیست‌ها و مردم آزادی خواه و برابری طلب را دسته

دسته بر جوخه های اعدام ببندد و گلوله باران کند؛ زمینه های استثمار وحشیانه و بی حقوقی مطلق طبقه کارگر را فراهم بیاورد. و در عین حال با ژست ضد آمریکائی خود، شوروی و جریانات وابسته به آن را، که در رقابت با اردوگاه غرب از همین شعارهای ضد آمریکائی بهره می گرفتند، خلع سلاح کند؛ امکان استفاده و مداخله شوروی از بحران حکومتی در این گونه کشورها را محدود و بی اثر سازد؛ و به عنوان یک نتیجه اجتناب ناپذیر: موقعیت سرمایه داری غرب در برابر رقیب شرقی را تحکیم نماید. پان اسلامیسم با چنین قابلیت‌هایی، ابزار ویژه و مناسب بورژوازی امپریالیستی غرب در شرایط بحران حکومتی بورژوازی در این کشورها – برای مهار مبارزه طبقه کارگر، جلوگیری از نفوذ کمونیسم، و حفظ ثبات سرمایه – بود.

### پان اسلامیسم: وحدت یا تفرقه؟

با این همه و هرچند که در این دوران، اسلام در سیاست کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی، در قیاس با جریانات سیاسی ایدئولوژیک دیگر (پان عربیسم، سوسیالیسم‌های ملی و مذهبی، ناسیونالیسم عربی و لیبرالیسم) برجستگی بیشتری یافت، اما جریانات و دولت‌های اسلامی برای مسائل بیشتر و امروزی که این جوامع با آنها دست به گریبان هستند، کمترین رهنمود و پاسخ درخوری ندارند. "جهان اسلام" دچار پراکندگی و تشتت است؛ شرایط محلی و جهانی برای جریانات و دولت‌های اسلامی یکسان نیست؛ و لاجرم پاسخ‌های سیاسی و اجتماعی متفاوتی هم به این شرایط داده می‌شود.

خود این موضوع که اسلام به صورت عامل در خور توجهی در سیاست کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا در آمده و به یک سرچشمه مشروعیت و یک سکه رایج برای پیشبرد مقاصد و منافع سیاسی متفاوت تبدیل شده، به تفرقه میان جریانات و دولت‌های اسلامی افزوده است. جریانات اسلامی با آن که در ظاهر در لزوم استقرار جامعه مبتنی بر شرعیات و سنت‌های

اسلامی اشتراک نظر دارند، اما در عمل و در جزئیات مهم و تعیین کننده امور بیشترین اختلافات و تعارضات را نشان داده‌اند. از چگونگی حکومت اسلامی و نقش روحانیت گرفته تا وضعیت زنان و اقلیت‌ها، و از نحوه رابطه با غرب گرفته تا سازماندهی اقتصاد جامعه، همگی موضوع مناقشه جریانات و دولت‌های اسلامی و تفاوت‌های عملی آنان با یکدیگر است. یکی برای حفظ حکومت اسلام، به انتخابات و مجلس فرمایشی گردن می‌گذارد، آن دیگری اما فقط نظر و فرمان امیرالمومنین را واجب شرایط و لازم الاجرا می‌شمارد؛ یکی برای بقا و طول عمر اسلام، رابطه با غرب و اتکا به حمایت آن را ضروری می‌داند، آن دیگری اما خود را تنها با برافراشتن پرچم مبارزه علیه غرب تعریف



می‌کند؛ یکی برای حفظ بیضه اسلام، زنان را در چادر می‌پوشاند و عرصه فعالیت‌های اجتماعی را بر آنان تنگ می‌کند، آن دیگری اما حتی بیرون آمدن زنان از خانه را ممنوع می‌کند؛ افزون بر مجموعه بسیار متنوعی از اختلافات و تفاوت‌های ریز و درشت، پاره‌ای حوادث مهم نیز ضمن تاکید بر پراکندگی و تشتت "جهان اسلام"، به عمق و وسعت آن افزوده‌اند: – جنگ ایران و عراق با تفرقه‌ای که در جهان اسلام ایجاد کرد، به روشنی نشان داد که وحدت اسلام تا چه اندازه ادعائی پوچ و نامربوط است و به چه میزان شگرفی ملاحظات سیاسی و منافع اقتصادی بر آن ارجحیت می‌یابند. با آن که اکثریت اعراب در مقابل خطر "اسلام بنیادگرا" و در واقع برای حفظ حکومت‌های خود به حمایت از عراق برخاستند، دولت سوریه به ملاحظه

مصالح سیاسی و حسن همکاری اقتصادی با جمهوری اسلامی در کنار آن قرار گرفت؛ – جنگ خلیج فارس شکاف‌های جهان اسلام را با وضوح بیشتری آشکار کرد. با آن که عراق به اسلام و امت اسلامی متوسل شده بود، اما کشورهای عرب خلیج فارس مانعی برای حمایت از اقدام نظامی آمریکا ندیدند و ترجیح دادند که به دنیای غرب تکیه کنند تا این که در کنار امت اسلامی خویش بمانند؛

– در افغانستان هرچند که در ابتدا به نظر می‌آمد جهان اسلام، با همکاری غرب، برای شکست و بیرون راندن "تیروی اشغالگر" متحد و یکپارچه عمل می‌کند، اما این اتحاد و همگامی بسرعت درهم شکست و دوستان دیروز تفنگ را به طرف یکدیگر نشانه گرفتند. پاکستان و عربستان حمایت از طالبان را سیاست خود قرار دادند و جمهوری اسلامی، گلبدین حکمت یار و "حزب اسلامی" او را زیر چتر خویش گرفت؛ – فلسطین، که هم به عنوان یک سرزمین عربی و هم به منزله یک جامعه مسلمان از آن یاد می‌شود و به این خاطر از اهمیتی دو چندان در "جهان اسلام" برخوردار است، مورد دیگری است که نامربوطی "وحدت اسلام" را یادآور می‌شود. در حالی که دولت

اسلامی ایران، برای گسترش دایره نفوذ و عمل و نیز افزایش اعتبار اسلامی خود، با صلح فلسطین مخالفت می‌کند و حتی جریان سنی "حماس" را در کنف حمایت خود می‌گیرد، اکثر کشورهای عربی دعای خیر خود را بدرقه فعالیت‌های آمریکا برای برقراری صلح می‌کنند و عربستان فتوای مقام ارشد روحانیت آن کشور، شیخ ابن بعض که اعلام داشته: صلح با اسرائیل چنانچه به حال مسلمانان سودمند باشد و به فلسطینی‌ها در جهت ایجاد کشوری برای خود کمک کند، جایز است، را پشتوانه دینی تصمیم و عمل سیاسی خود قرار می‌دهد؛

– رهبری و هماهنگی "جهان اسلام" نیز موضوع یک مناقشه دیرپا است. در حالی که عربستان از طریق "سازمان کنفرانس اسلامی" می‌کوشد حداقلی از همکاری و

همانگی صوری در مورد پاره‌ای از مسائل مبتلای "جهان اسلام" را تأمین کند، و در حالی که دولت اسلامی ایران پس از تلاش‌های عبث عاقبت چاره‌ای جز این نمی‌بیند که به این سازمان بپیوندد و در کنار "اسلام آمریکائی" عربستان قرار بگیرد، حسن الترابی (رهبر مذهبی سودان) اما در سودای رهبری "جهان اسلام" و با برگزاری "کنفرانس خلق عرب و اسلامی" به یک تلاش موازی دامن می‌زند؛

"جهان اسلام"، حتی اگر بشود چنین ترمی را بر مجموعه کشورهایی که اسلامی خوانده می‌شوند اطلاق کرد، جهان یکپارچه‌ای نیست. ساختارهای سیاسی و نقش دولت و نهادهای تصمیم‌گیرنده در این جهان بشدت متفاوت است؛ جایگاه و نقش مذهب در آن از اهمیت یکسانی برخوردار نیست و تفسیرهای متفاوتی از شرعیات اسلام دارد؛ جنبش‌های اجتماعی و اعتراضات مردمی آن تحت تأثیر گرایش‌های سیاسی متنوعی از ناسیونالیسم ایرانی و عربی گرفته تا لیبرالیسم غربی و سوسیالیسم کارگری شکل می‌گیرند و توازن قدرت و نیروهای اجتماعی محلی و منطقه‌ای را برهم می‌زنند؛ وزن دولت‌های آن در معادلات بین‌المللی، رابطه آنها با غرب، و سیاست‌ها و تأثیرات شان در مورد مسائل منطقه‌ای و جهانی هم کاسه نیست و از فاکتورهای متفاوتی پیروی می‌کند؛ گوناگونی سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی در آنها بسیار چشمگیر است و فقط به عنوان یک نمونه در زمینه درآمد سرانه، در حالی که این درآمد در امارات متحده عربی با یک میلیون و ۲۴۰ هزار جمعیت، ۱۵ هزار ۵۰۰ دلار است، در مصر که در حدود ۵۵ میلیون جمعیت دارد، از ۶۵۰ دلار تجاوز نمی‌کند؛ همه اینها به جهانی شکل می‌دهد که اجزاء آن کاملاً متضاد عمل می‌کنند و در رقابت و کشمکش دائم با هم بسر می‌برند. "جهان اسلام" یک لحاف مندرس چهل تکه است و به هیچ رو تحت بیرق سبز محمدی به "اتحاد" در نخواهد آمد. رویای "اتحاد اسلام" از دیدگاه هانس هالم، اسلام‌شناس آلمانی، درست به اندازه خود اسلام، عتیق است. رویای عتیقی که هرگز تحقق نخواهد

یافت: "خانواده بزرگ اسلام که از خلق‌ها و قبیله‌های گوناگون تشکیل شده است، اصولاً نمی‌تواند در میان خود به توافق برسد. موقعیت سیاسی و اقتصادی و زبان آنان بشدت متضاد است. و وابستگی‌های قبیله‌ای مسلمانان، اغلب بسیار قوی‌تر از پیوندهای مذهب مشترک آنان می‌باشد."

### شکست آخر!

وجود و بقای حکومت اسلامی در ایران، به عنوان پایگاه اصلی پان‌اسلامیسم، نتایج دوگانه‌ای برای بورژوازی چه در سطح ایران و منطقه و چه در سطح جهانی ببار آورده است. اگر سرکوب انقلاب در ایران و تقویت جریان‌ها و تحولات پان‌اسلامیستی در منطقه، به پیشبرد استراتژی سیاسی بورژوازی امپریالیستی در یک دوره تاریخی معین کمک کرد و به همین خاطر این پدیده را مورد پذیرش و قبول نیز قرار داد، اما فرجام این روند و مهم‌تر از آن: شدت گرفتن مجدد بحران حکومتی در ایران و تسری آن به حکومت‌های منطقه، دامنه و عمق یافتن رقابت بین جریان‌های حکومتی و دار و دسته‌های مختلف اسلامی، و بروز تنش‌های سیاسی اجتماعی تکان‌دهنده، "پان‌اسلامیسم" را به آخر خط کشاند و حیات منحوس آن را با شکست همراه کرد. در ایران، هرچند با سرکوب خونین انقلاب، مردم از امکان دخالت مستقیم در بحران حکومتی و دستیابی به آزادی و برابری در یک برآمد تاریخی محروم شدند، اما دو دهه چنگ و دندان نشان دادن، بگیر و ببند، و شلاق زدن و به دار کشیدن مردم هم نتوانست آنها را به قبول حکومت اسلامی و تمکین به عرف و عادت زندگی مذهبی وادار کند. حکومت اسلام در ایران، ناتوان و خسته از سرکوب مردم و ناموفق در خفه کردن امیال آزادی خواهانه و آرزوهای شیرین آنان برای یک زندگی مدرن و انسانی، به نفس‌های آخر افتاد. قدرت مقاومت مردم و تنش‌های سیاسی و اجتماعی، که کابوس انقلاب را یک بار دیگر در مقابل چشمان وحشت زده بورژوازی گرفت، از یک طرف و فقدان کفایت و دورنما برای اعاده نظم سرمایه در جامعه از طرف دیگر \_ در

کنار و به همراه عواملی نظیر: شکست در جنگ با عراق، فشارهای بین‌المللی، عدم توفیق جریان‌ها پان‌اسلامیستی در سایر کشورهای منطقه، و... \_ حکومت اسلام را در بحران فرو برد و با تناقض پالایش خود از پان‌اسلامیسم و تبدیل به یک حکومت متعارف بورژوائی روبرو کرد. حکومت اسلامی که پس از سرکوب انقلاب، و ناتوانی در برقراری قانونیت متعارف بورژوائی در جامعه، نقطه ثقل تلاش برای تثبیت خود نزد بورژوازی بین‌المللی را به خارج از ایران منتقل کرده بود و می‌کوشید با بهره‌گیری از بحران حکومتی موجود در منطقه، پان‌اسلامیسم را به عنوان یک بدیل حکومتی مناسب و مسلط و عاجل تثبیت کند و به این اعتبار شانس بقای خود در راس حکومت بورژوائی ایران را هم تضمین نماید، به سد تنفر توده مردم منطقه و مانع حکومت‌های بورژوائی بر سر کار در این کشورها برخورد و به ناچار به مرزهای ایران عقب نشست.

شعارهای پان‌اسلامیستی "فتح کربلا" و "حکومت جهانی اسلام" جای خود را به شعارهای مربوط به "ضرورت بازسازی اقتصادی" و "اعاده حکومت قانون" در جغرافیای ایران داد؛ جریان پان‌اسلامیستی در حکومت تضعیف و به حاشیه رانده شد؛ تحولات منطقه‌ای حکومت تنزل یافت؛ و قرار شد کمر بند اسلام در همان محدوده ملی ایران سفت بسته شود.

در منطقه، تقویت و تسلیح جریان‌ها پان‌اسلامیستی، دامن زدن به جنگ و دعوا مابین این جریان‌ها و حکومت‌های این کشورها، و به آشوب کشیدن کل منطقه، نه تنها عایدی چندانی نصیب حکومت اسلامی در ایران نکرد و به ایجاد یک صف متحد و قدرتمند اسلامی منتهی نشد، که بسرعت به صف آرائی حکومت‌های منطقه \_ که بویژه در جنگ ایران و عراق، در حمایت از عراق، بروز یافت \_ و نارضایتی و تنفر گسترده توده مردم از آن انجامید. تحرک ارتجاعی پان‌اسلامیسم در این دوران، به تحکیم موقعیت حکومت‌های منطقه در مقابل نارضایتی توده مردم کمک کرد؛ به تقویت بیشتر "اسلام رسمی" موضوعیت

داد؛ ناسیونالیسم عربی را تحریک کرد و در مقابل خود، و نیز مردم، به صف کشاند؛ کشورهای حوزه خلیج را بیش از گذشته در زیر چتر اردوگاه غرب، و بویژه آمریکا، جمع کرد؛ سبب نزدیکی برخی از کشورهای منطقه به اسرائیل و تسهیل روند مصالحه بین آنها شد؛ و در کنار همه اینها، در صفوف اعتراض و ناراضی توده مردم علیه وضعیت موجود و برای یک زندگی بهتر شکاف انداخت و هر جا که توانست جهنم آسمانی اسلام را در همین کره خاکی به رخ مردم کشید. سلطه سیاه حکومت اسلامی در ایران: سرکوب خونین مردم، کشتار کمونیست‌ها و آزادی خواهان، در کیسه کردن زنان و جدا کردنشان از زندگی اجتماعی، بی حقوقی مطلق کارگران، ممنوع کردن شادی، به بند کشیدن خنده، و دخالت خشن در خصوصی ترین اجزا زندگی شخصی و انسانی، در کنار تمام فجایعی که توسط جریان‌های اسلامی در الجزایر و افغانستان و سودان در مقابل چشمان وحشت زده مردم اتفاق می‌افتد - برغم تصور پاره‌ای از تحلیل

گران سیاسی و ژورنالیست‌های نان به نرخ روز خور در غرب و در خود این کشورها - نتوانست پان اسلام را به یک جریان سیاسی با پایگاه گسترده اجتماعی تبدیل کند و جز به خشم و مخالفت توده مردم هم دامن نزد.

پان اسلام در پایگاه اصلی خود، در ایران، شکست خورد. و با شکست خود، جریان‌های و تحركات پان اسلامیستی در منطقه را چنان تضعیف کرد و رو به تحلیل برد، که از آنها جز مشتی دستجات تروریست و آدم کش - که گاه و بیگاه اتوبوس کودکان مدرسه‌ای را منفجر می‌کنند، سر دختران بی حجاب را می‌برند، مردم بیگناه دهات را به گلوله می‌بندند، و هنرشان فقط این شده است که موی دماغ حکومت‌های خودی بشوند - چیزی بجای نمانده است. "شانس" پان اسلام یک بار دیگر سوخت. شوق خمینی به "امپراتوری اسلام" به همانجائی رفت که قبل از آن، آرزوی "خلافت اسلامی"



شهرت دارد. باقر مومنی درباره او می‌نویسد: "سید جمال الدین یک مسلمان متعصب است و از هجوم استعمارگران اروپائی به شرق اسلامی، از آسیای مرکزی و قلمرو عثمانی گرفته تا ایران و هندوستان، که در نیمه دوم قرن نوزدهم به حد اعلای خود رسیده، بشدت در رنج است و تنها علاجی که برای جلوگیری از این تهاجم و رفع تسلط خارجی‌ان می‌شناسد اتحاد اسلام و تاسیس یک حکومت اسلامی است... اما او به عنوان یک سیاستمدار برای رسیدن به هدف خویش به هر جا که بوی امیدی بیاید، نزدیک می‌شود. خواه خلیفه عثمانی باشد یا شاه ایران و یا خدیو مصر... و آنجا که به مانعی برخورد می‌کند، برای رفع آن با هر قدرتی سازش و حتی توطئه چینی می‌کند..." ("دین و دولت در عصر مشروطیت"، صفحه ۷۹)؛ (۲) همان کتاب، صفحه ۹۱؛ (۳) همان کتاب، صفحه ۹۳؛ (۴) همان کتاب، صفحه ۱۰۳؛ (۵) همان کتاب، صفحه ۱۱۳-۱۱۲؛ (۶) همان کتاب، صفحه ۱۱۴؛

(۷) همان کتاب، صفحه ۱۳۵؛

(۸) Fundamentalism یا اصطلاح بنیادگرایی، رواجی عام تر و گسترده تر از اطلاق صرف به جریان‌های اسلامی دارد. این اصطلاح نخستین بار در سال‌های دهه ۱۹۲۰ در آمریکا و در رابطه با برخی فرقه‌های پروتستان که خواستار اجرای صریح و مو به موی احکام بنیادین انجیل بودند، عنوان شد. با عروج جریان‌های و دولت‌های اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا، و از آنجا که خواهان بازگشت به اسلام اولیه و اجرای دقیق شرعیات و سنت‌های اسلامی بودند، بویژه توسط رسانه‌های گروهی و تحلیل‌گران سیاسی غرب، و مستقل از اختلافات و تفاوت‌ها، به جریان‌های "بنیادگرایی اسلامی" موسوم شدند. در حالی که صفت بنیادگرایی، به هیچ رو، ماهیت و اهداف سیاسی جریان‌های پان اسلامیستی را توضیح نمی‌دهد؛ (۹) "انیمیست"، Animists، روح‌گرایان؛

سید جمال الدین اسدآبادی رفته بود: به زیاده دانی تاریخ! و این تازه اول راه است. جمهوری اسلامی ایران بر دریای تنفر و خشم توده مردم سوار است. صدای نفس‌های سنگین و خسته و متعفن رژیم اسلامی دیگر به گوش همه رسیده است. روزی که این حکومت منحوس در طوفان خشم مردم فرو کشیده شود، نه تنها روز شادی و خنده مردم ایران و کل منطقه، که روز مرگ همه جریان‌های اسلامی خواهد بود.

ژانویه ۱۹۹۹

\*\*\*

#### توضیحات:

(۱) سید جمال الدین اسدآبادی: بنا به شواهد تاریخی در اکتبر یا نوامبر ۱۸۳۸ به دنیا آمد و در نهم مارس ۱۸۹۷ در سن شصت سالگی در گذشت. وی از آنجا که در حدود هشت سال در افغانستان بسر می‌برده، به سید جمال الدین افغانی نیز